

جستاری بر مفهوم «شخصیت حقوقی دولت»

N_RIAHY@yahoo.com

نوربخش ریاحی / دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه شیراز

دریافت: ۱۳۹۷/۷/۴ - پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۲۵

چکیده

یک نظریه حقوقی باید در جهت نیازمندی‌های جامعه هدف ایجاد شود. بدین‌رو، به لحاظ تعاریف، معیارها، ضوابط، مفاهیم، مبانی و اصطلاحات نظری باید از استحکام و منطق درونی و جامعیت لازم برخوردار باشد و بتواند پاسخگوی سؤالات و ابهامات مطرح شده باشد. «شخصیت حقوقی دولت» نظریه رایج علم حقوق و مبانی تمام فعالیت‌های دولت است. به استناد این انگاره، دولت به‌عنوان یک ضرورت انکار نشدنی و در رأس اشخاص حقوقی، دارای حقوق و مسئولیت است و گستره فراوانی در زندگی امروزین دارد. ولی این سؤال مطرح است که آیا میان مفاهیم، عناصر، مبانی و مسئولیت شخصیت حقوقی دولت و اجزای آن، نظم منطقی و انسجام درونی حاکم است؟ این تحقیق با روش اسنادی، بر این فرضیه است که نظریه «شخصیت حقوقی دولت» در مفروضات و مبانی بنیادین خود، در ابعاد گوناگون دارای نقص است و همین تعارضات درونی و مفهومی، زمینه‌ساز اختلافات نظری متعددی در حوزه شخصیت حقوقی اشخاص حقوقی، به‌ویژه دولت شده است. مقاله حاضر با تبیین و برجستگی این مفاهیم و مبانی، تجدید نظر در انگاره «شخصیت حقوقی دولت» را نتیجه‌گیری می‌کند و پیشنهاد می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: حقوق، دولت، شخص، شخصیت.

مقدمه

خانواده، سازمان، شرکت و دولت، امروزه به راحتی مفهوم شخصیت حقوقی را به ذهن هر کس تداعی می‌کند؛ اما در عین سادگی این مفهوم، باید آن را یکی از مفاهیم گنگ حقوقی به شمار آورد. در برخی نوشته‌های حقوقی، «شخصیت حقوقی» معادل «شخص حقوقی» به کار گرفته شده است. «شخص» به دو گونه تعریف می‌شود: شخص حقیقی یا انسان، و شخص حقوقی یا مجموعه‌ای متشکل از دو یا چند انسان (مثل خانواده).

شخصیت نیز صفت، قابلیت یا وصفی است که به این دو گونه شخص تعلق می‌گیرد، و در اصطلاح – به ترتیب – «شخصیت حقیقی» و «شخصیت حقوقی» نامیده می‌شوند. بنابراین، پسوند «یت» وصفی است که بر اساس نوع شخص، معانی گوناگونی به خود می‌گیرد. در حقوق، این صفت به مفهوم ذی‌حق و صاحب تکلیف است، لیکن ابعاد شخصیت حقوقی گسترده‌تر از این مفهوم ساده است. زمانی که شخصیت حقوقی به حیوان، شیء (نظیر مسجد) و انسان به تنهایی (مثل شرکت‌های «تک شریک» در فرانسه یا نهاد «وکالت» و «وقف» در ایران) یا انسانی ناقص (جنین) یا حتی انسان مرده تعلق می‌گیرد، «شخصیت حقوقی» مفهومی پیچیده به خود می‌گیرد. برای مثال، مادهٔ شش «اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر» می‌گوید: «هر کس حق دارد که شخصیت حقوقی او در همه جا به عنوان یک انسان، در مقابل قانون شناخته شود». فقها می‌گویند: «مسجد (در حکم) زنده است و در نتیجه، از حق تملک بهره‌مند می‌شود» (صفا، ۱۳۷۳، ص ۳۴). برخی حقوق‌دانان نیز معتقدند: برای حمایت از حیوانات، باید برای آنها شخصیت حقوقی قابل‌گردید. برخی برای حیات پس از مرگ انسان، شخصیت حقوقی قایلند. بنابراین، کودک صغیر، انسان مجنون و مختل المشاعر، شخص مجرم و حتی شخص مرده، شخصیت حقوقی دارند.

این شخصیت حقوقی چه وصف و تعریفی و یا چه تفاوتی با شخصیت حقیقی دارد که از اشیاء، حیوان و جنین انسان گرفته تا خانواده و دولت‌ها، کشورها، سازمان‌های بین‌المللی و در رأس آنها، سازمان ملل متحد را دربرمی‌گیرد؟ آیا «شخصیت حقوقی»، فقط مفهومی حقوقی، آن هم بر ایند مفهوم «شخصیت» و مفهوم «حقوق» است؟ منظور از «شخصیت» و مقصود از «حقوق» چیست؟ آیا مقصود از «حقوق»، قوانین موضوع است، یا نوعی حق و مستقل از قانون؟ همچنین منظور از «دولت» کدام است؟ آیا «دولت» به مفهوم «دولت محلی» است؟ «دولت» به مفهوم قوهٔ مجریه است، رژیم سیاسی است، یا دولت کشور؟ آیا دولت‌ها در وجه دولت کشوری، شخصیت حقوقی یکسانی دارند؟ این سؤالات و نظایر آن پرسش‌های اساسی است که برای ورود و احاطه بر مدار بحث شخصیت حقوقی دولت، طرح‌شان ضروری به نظر می‌رسد.

بررسی مفاهیم

الف. «شخص»

«شخص» مفهومی بدیهی و روشن دارد و فردی است طبیعی؛ یعنی انسان که به آن «شخص حقیقی» نیز می‌گویند. ولی در حقوق، مجموعه‌ای از انسان‌ها و حتی اموال و موجودات بی‌جان را که به منظوری خاص تشکیل یک اجتماع می‌دهند، «شخص حقوقی» می‌نامند که البته – چنان که خواهیم دید – دشواری‌هایی به دنبال خواهد داشت.

ب. «حقوق»

در بیان نخست، «حقوق» جمع «حق» و به معنای توانایی و اختیار قانونی افراد است (واحدی، ۱۳۸۵، ص ۱۴)؛ یعنی «حقوق»، «قدرتی است که از طرف قانون به شخصی داده شده است. «حق» به این معنا، دارای ضمانت اجراست و آن را «حق تحقیقی» و «حقوق موضوعه» و «حقوق مثبت» نیز گفته‌اند» (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۵، ص ۲۱۶). در بیان دوم، علم حقوق از حقوق طبیعی و بدون توجه به سلطه قانون موضوع از حقوق اشخاص بحث می‌کند. ولی در هر حال، حقوق ریشه در حق دارد و برای اینکه بدانیم موجود یا موضوعی مستحق شخصیت حقوقی است، مقدمه آن پاسخ به این سؤال است که آیا او حق دارد یا خیر؟ پاسخ به این سؤال هم مستلزم آن است که درباره مفهوم «حق» نظرها یکسان باشد، ولی «حق» از جمله مفاهیمی است که همواره اختلاف و مناقشه درباره آن فراوان است.

ج. «شخص حقوقی»

«شخص حقوقی» نه تنها تعریف یکسانی ندارد، بلکه در آرای بیشتر نویسندگان حقوق، در تمیز شخص حقوقی از عنوان مشابه دیگر (شخصیت حقوقی)، یک دستی و دقت لازم دیده نمی‌شود. برای مثال برخی نوشته‌اند: «اجتماع اشخاص حقیقی با هدفها و منافع مشترک، که به صورت مرکز یگانه همانند شخص حقیقی عمل می‌کند، شخص حقوقی است» (ابوالحمد، ۱۳۶۹، ص ۱۱۰). اما برخی دیگر نوشته‌اند: «اجتماع سازمان یافته از اشخاص یا اموال برای دستیابی به هدف مشترک در قالب قانونی که «شخصیت حقوقی» نامیده می‌شود» (امامی، استوارسنگری، ۱۳۸۹، ص ۴۷). یا آورده‌اند:

یکی از مصادیق بارز اشخاص حقوقی، که در فقه و حقوق از آن یاد می‌کنند، شخصیت حقوقی جهات عامه یا مصالح عامه می‌باشد که مراد از آن، اموری هستند که برای هدف و جهت خاصی، که جنبه عمومی دارد، اختصاص یافته‌اند (صفار، ۱۳۷۳، ص ۳۳).

یکی از تفاوت‌های موجود میان این دو، عبارت است از اینکه اصولاً شخص حقوقی به شکل، کالبد یا هیأت ظاهری شخص دارنده شخصیت حقوقی توجه دارد، در حالی که شخصیت حقوقی به ماهیت، توان، اراده، قابلیت و روح اجتماع اشخاص حقیقی یا حقوقی و به طور خلاصه، اهلیت، صلاحیت، لیاقت و توانایی نظر دارد.

معیار تقسیم‌بندی شخص حقوقی نیز روشن نیست، ولی معمولاً شخص حقوقی را به دو نوع «شخص حقوقی حقوق خصوصی» و «شخص حقوقی حقوق عمومی» تقسیم‌بندی می‌کنند که برای این تقسیم‌بندی نیز ملاک روشن و متقنی وجود ندارد. «در حقوق عمومی، اشخاص حقوقی بیشتر موضوع بحث هستند؛ چون مقامات عمومی به اعتبار داشتن شخصیت حقوقی، موضوع حق و تکلیف قرار می‌گیرند» (امامی، استوارسنگری، ۱۳۸۹، ص ۴۷).

شخص حقوقی را نیز به موجود (انسانی) و به موضوع (نظیر اشیا و اماکن و حیوان و به‌طور کلی غیرانسان) منتسب می‌کنند که باز خالی از ابهام نیست، و تعلق شخص حقوقی به موجودات غیرانسانی و فرضی منشأ پیدایش نظریات مختلف و ناهمگون گردیده است.

برخی شخص حقوقی حقوق عمومی را به سه گروه تقسیم کرده‌اند:

۱. دولت؛ (الف. به مفهوم سه قوه و هر سه قوه دارای شخصیت حقوقی مستقل؛ (ب). به مفهوم مجریه، که وزارتخانه‌ها فاقد شخصیت حقوقی مستقل می‌باشند.
۲. مؤسسات عمومی مستقل از دولت؛ مانند بنیاد شهید و سازمان تربیت بدنی که شخصیت حقوقی مستقل دارند.
۳. نهادهای عمومی غیرمتمرکز و نهادهای عمومی غیردولتی؛ مانند شهرداری‌ها (امامی، استوارسنگری، ۱۳۸۹، ص ۴۹-۵۱).

در این تقسیم‌بندی، درخصوص شخصیت حقوقی نمونه آخر، نظر قاطع و روشنی دیده نمی‌شود. اما مسلماً نمی‌توان برای مؤسسه‌ای که تحت اقتدار و تبعیت قوه قضاییه یا قوه مقننه یا غیر این دو است (مثل بنیاد شهید) همان اعتباری را قایل گردید که برای مؤسسه‌ای که تحت تبعیت قوه مجریه است.

می‌توان شخص حقوقی حقوق عمومی را به روش‌های دیگری هم تقسیم‌بندی کرد و برای هر شخص حقوقی، شخصیت حقوقی با درجات متفاوتی قایل گردید. یکی از این روش‌ها می‌تواند تقسیم اشخاص حقوقی حقوق عمومی وابسته به ماهیت شغل باشد. بر این مبنا، چهار نوع شغل عمومی دولتی، عمومی غیردولتی، خصوصی با ماهیت عمومی و خصوصی فاقد ماهیت عمومی می‌توان تشخیص داد. با وجود این، تقسیم‌بندی شخص حقوقی حقوق عمومی به گونه‌ای که بتوان احکام واحدی بر هر دسته از آنان وضع نمود، کار ساده‌ای نیست. در فقه هم «بجز آنچه در برخی آثار و مقالات معاصر سراغ داریم، اصطلاح خاص شخص حقوقی به کار نرفته و موضوع بحث یا حکم قرار نگرفته است» (مرتضوی، ۱۳۹۵، ص ۵۳)؛ ولی «یکی از مصادیق بارز اشخاص حقوقی، که در فقه از آن یاد می‌کنند، جهات عامه یا مصالح عامه است. اما از این اصطلاح در فقه، تعریف دقیق و روشنی صورت نگرفته، بلکه فقها در لابه‌لای مباحث خود از این عنوان نام برده‌اند. گاهی هم به جای آن، از تعابیر دیگری نظیر عناوین عامه، مصالح عامه و غیرمحمصور استفاده کرده‌اند. در قانون مدنی نیز از این اصطلاحات، تعریفی ارائه نگردیده ولی معمولاً هر جا که فقها خواسته‌اند اهلیت و صلاحیت موضوعی غیر انسانی را مطرح سازند از عنوان «جهت» استفاده برده‌اند» (صفا، ۱۳۷۳، ص ۳۱-۳۳). این امر طیف گسترده‌ای از عناوین حقوقی، مانند مؤسسه، شرکت، شهرداری، دولت و اجزای آن، کشور، بانک، دانشگاه، مسجد و نیز عناوینی کلی، مانند فقرا، بیماران، سادات، علما و نمازگزاران را، که در فقه از آن با تعبیر «جهت عامه» یاد می‌شود، دربرمی‌گیرد (مرتضوی، ۱۳۹۵، ص ۵۳).

به هر حال، درباره شخص حقوقی و ارتباط لاینفک آن با شخصیت حقوقی گفته‌اند: شخص حقوقی سه مصداق

۱. دسته‌ای از افراد که دارای منافع و فعالیت مشترک هستند؛ مانند شرکت‌های تجاری؛
۲. برخی از اموال که به اهداف خاصی اختصاص داده شده‌اند؛ مانند وقف؛
۳. یک شخص حقیقی، منصب و عنوانی را که برای آن شخصیت حقوقی اعتبار شده، دارا باشد؛ مانند منصب امامت.

مطابق این تعریف، یک انسان می‌تواند همزمان واجد شخصیت حقیقی و حقوقی باشد؛ زیرا «شخصیت حقوقی» عنوانی اعتباری است که به موجودات داده می‌شود. برای مثال، می‌توان برای شخص رئیس جمهور، دو نوع شخصیت قایل شد: یک شخصیت حقیقی و بالاصاله وی که مربوط به وجود طبیعی اوست؛ دیگری، شخصیت حقوقی او که به اعتبار منصب و عنوانی است که دارد (فخلعی و همکاران، ۱۳۹۳، ص ۶).

با همه این تفصیلات، به نظر می‌رسد شخص حقوقی از ارائه یک تعریف «جامع و مانع» ناتوان است؛ مثلاً زمانی که گفته می‌شود «اجتماعی» از اشخاص یا اموال، در برخی موارد، در حقیقت اجتماعی در خارج وجود ندارد؛ نظیر شرکت تک‌نفره در آلمان، یا مؤسسه «وکالت و مشاوره حقوقی یک نفره» در ایران.

د. «شخصیت»

«شخصیت» معانی بسیار گوناگون و مختلفی دارد و بحث آن در این مختصر نمی‌گنجد؛ اما در خصوص رایج‌ترین تعریف این واژه گفته‌اند:

«شخصیت» عبارت است از: نظام و سازمان تکاملی از مجموع خصایص جسمانی و وجدانی و ارادی و ادراکی که هویت فرد را تعیین داده و او را از سایر افراد به‌طور روشن ممتاز نموده است (تارا، ۱۳۲۴، ص ۶۳۵).

به لحاظ فلسفی، مجموعه نفسانیات هر کسی شخصیت او را تشکیل می‌دهد؛ ولی در اصطلاح عموم، شخصیت اشخاص در نتیجه ظهور و بروز صفت خاصی مشخص و تعیین می‌گردد. مثلاً، کسی که شم قوی در امور سیاسی داشته باشد «شخصیت سیاسی» نامیده شده، و اگر عالم و دانشمند باشد به‌عنوان «شخصیت علمی» از وی نام می‌برند. و چون در روان‌شناسی ثابت شده است که نفسانیات و صفات جسمانی در همدیگر اثر دارند، برای معرفی کامل شخصیت هر کس باید صفات جسمانی و خصوصیات روحی و اخلاقی او را بررسی کرد (<http://www.emamali.net/Fazael/Mafhom.htm>) ولی تعریف «شخصیت» در حقوق با ابهاماتی روبه‌روست. برای مثال، به لحاظ نظری و منطبق حقوق، توهین به شخصیت شخص حقوقی (نظیر توهین به دانشگاه) به منزله توهین به شخصیت اعضای وابسته به آن شخص حقوقی نیست، ولی در عمل این‌گونه نیست. یک نمونه آن، قتل فجیع نویسنده منتقد عرب (جمال خاشقجی) از سیاست‌های دولت عربستان سعودی است. در حقیقت، انتقاد یا توهین به شخصیت حقیقی مرادف با انتقاد یا توهین به شخصیت حقوقی است و برعکس.

ه. «شخصیت حقوقی»

در علم حقوق، «شخصیت حقوقی» ترجمان اصطلاح «الشخصیه الاعتباریه» زبان عربی و برگردان اصطلاح al entity Legal Personality یا Judicial Personality در زبان انگلیسی و مترادف واژه fictive Personalité در زبان فرانسه است (فدوی، ۱۳۸۸، ص ۲۰). چون شخصیت منبعث از حیات است، پس

اجتماعات هم دارای شخصیت هستند؛ یعنی همین که اجتماعی تشکیل شد و برحسب قرارداد، کیفیت و طرز روابط بین افراد آن تعیین گردید آن اجتماع دارای روح می‌شود و زنده می‌گردد و قابل تمتع از حقوق مخصوص می‌گردد (ضیاء ابراهیمی، ۱۳۳۳، ص ۲۴)؛ یعنی:

شخصیت یک نوع وصف و شایستگی برای دارا شدن حقوق و تکالیف است و شخص حقوقی دارای صلاحیت و قابلیت است که شارع و مقنن در مقابل شخص حقیقی برای او فرض و مقرر داشته تا بتواند صاحب حقوق و تکالیف گردد (شریف، ۱۳۹۰، ص ۲۳۸).

در واقع، این وصف، که در کلمات فقها از آن به «اهلیت» تعبیر می‌شود، اگر ذاتی و همزاد و ملازم با شخص و جدایی‌ناپذیر از او باشد، «شخصیت حقیقی یا طبیعی و عادی» نامیده می‌شود و دارنده آن اهلیت را «شخص حقیقی» می‌گویند که تنها مصداق آن انسان برخوردار از حیات مستقل - نه جنینی - است. اما اگر این شایستگی وصف ذاتی شخص نباشد، بلکه شارع یا عقلا آن را برای موجود یا موضوعی اعتبار کرده باشند و در نتیجه، قابلیت سلب از آن موجود یا موضوع را داشته باشد، آن را شخصیت حقوقی یا معنوی و اخلاقی و دارنده آن را «شخص حقوقی» می‌نامند (ویکی‌فقه؛ دانشنامهٔ حوزوی/«شخصیت حقوقی»).

در واقع، «شخصیت حقوقی» دو نوع کاربرد دارد. در یک کاربرد، همان اهلیت و شخصیت ویژهٔ انسان منظور است. انسان به عنوان انسان، دارای اهلیت و شخصیتی است که به واسطهٔ آن، دارای حقوق و تکالیفی گردیده و «حق» و «تکلیف» از موضوعات حقوقی است. بنابراین، گفته می‌شود: انسان دارای شخصیت حقوقی است. از سوی دیگر، در جامعه شاهد بخش دیگری از حقوق و تعهدات هستیم که موضوع آن اشخاص طبیعی و حقیقی نیست. مؤسسات و شرکت‌ها از این قبیل است. این مؤسسات و جمعیت‌ها دارای اهلیت است؛ اما نه به دلیل شخصیت حقیقی و طبیعی خود، بلکه از سوی قرارها و اعتبارات عقلایی که آنان را به مثابهٔ یک شخص در نظر گرفته است (مرتضوی، ۱۳۹۵، ص ۵۱).

«شخصیت حقوقی» را نیز به مفهوم استقلال کار و فعالیت دانسته‌اند (ابوالحمد، ۱۳۶۹، ص ۱۱۲). به دیگر سخن، این وصف و شایستگی در حقوق خصوصی به «اهلیت»، که مشتمل بر «اهلیت تمتع» و «اهلیت استیفا» است، و در حقوق عمومی، از آن به «صلاحیت»، که مشتمل بر صلاحیت تکلیفی و صلاحیت اختیاری است، تعبیر می‌شود؛ یعنی حسب تعریف قانونی، شخص حقوقی می‌تواند دارای تمام حقوق و تکالیفی شود که قانون برای افراد قایل است، مگر حقوق و وظایفی که بالطبع فقط انسان ممکن است دارای آن باشد؛ مانند حقوق و وظایف مخصوص زن و شوهر و امثال آن. بنابراین، مفهوم «شخصیت حقوقی» تعبیری اعتباری از تأسیسی حقوقی است که به مرور زمان و با پیشرفت تمدن‌ها، پدید آمده است (صانعی، ۱۳۷۲، ص ۲۱). در حقیقت، اجتماع سازمان یافته از اشخاص یا اموال برای دستیابی به هدف مشترک در قالب قانونی که «شخصیت حقوقی» نامیده می‌شود (امامی، استوارسنگری، ۱۳۸۹، ص ۴۷)، و به تعبیر دیگر، عبارت است از: تدبیر و تعبیهٔ یک سازمان حقوقی برای دستیابی به آرمان، اهداف یا منافع خاص.

بنابراین، «شخصیت حقوقی» در حقیقت، همان ارزش، صلاحیت، حق، تکلیف، مسئولیت، اختیار، توان و قدرتی است که حقوق (قانون)، برای شخص حقیقی، برای شخص حقوقی، و هم برای ترکیب توأمان (شخصیت ریاست جمهوری در مثال بالا) قایل است. ولی در حقوق، با توجه به وضعیت اشخاص یا موضوع، اهلیت یا صلاحیت (شخصیت حقوقی) آنها متفاوت است. شخص یا موضوعی ممکن است در وضعیت مجنون، صغیر، مرده، مجرم، متاهل، و یا در وضعیت حیوان، شرکت، مدرسه، موقوفه، مؤسسه، حزب، نهاد مردمی، و دولت قرار گیرد. بنابراین، اهلیت و صلاحیت (شخصیت حقوقی) آنها متفاوت خواهد بود. بنابراین شخصیت حقوقی، که به اشخاص حقیقی و حقوقی و اشیاء و حیوانات نیز تعلق می‌گیرد، مجموعه اهلیت و صلاحیتی است که حقوق یک کشور برای اینها به رسمیت می‌شناسد و بدین‌روی، با توجه به فرهنگ، تمدن و نظام حقوقی هر کشور، تعریف، میزان، دامنه و گستردگی شخصیت حقوقی هر کدام متفاوت به نظر می‌رسد.

پس شخصیت حقوقی «شخصیتی است که اولاً، نظام حقوقی هر کشور به رسمیت می‌شناسد. به‌گونه‌ای که ممکن است یک نظام - برای مثال - برای شخص مرده یا جنین، شخصیت حقوقی را به رسمیت نشناسد؛ اما نظامی دیگر آن را به رسمیت شناسد. ثانیاً، گستره مفهوم «شخصیت»، «حقوق»، «دولت» و در نتیجه، «شخصیت حقوقی دولت» با توجه به موجود و موضوع و نظام حقوقی هر کشور متفاوت است؛ یعنی در تعریف «شخصیت حقوقی دولت»، دانستن چند مفهوم وابسته دیگر اساساً ضرورت دارد: ۱. دولت چیست و کیست؟ ۲. شخصیت حقوقی دولت دارای چه دامنه‌ای است: موسع یا مضیق؟ ۳. منظور از «حقوق»، حقوق موضوعه (قانون) است یا حقوق طبیعی و خارج از اراده دولت؟ آیا اشخاص حقوقی بدون اجازه قانونگذار تشکیل می‌گردند یا وجود آنها قهری و طبیعی است؟ این سؤالات علت طرح بحث مفهوم، ویژگی‌ها و مبانی «شخصیت حقوقی دولت» است.

و. «شخصیت حقوقی دولت»

غالباً اعتقاد بر این است که دولت همانند اشخاص حقیقی، دارای حقوق، تکالیف، اموال، کارکنان مخصوص و شخصیتی متمایز از گرداندگان خود، و به عبارت دیگر، دارای شخصیت حقوقی است (عباسی، ۱۳۸۶، ص ۹۲)، ولی در حقیقت، مفهوم و واقعیت «شخصیت حقوقی دولت» پرسش‌های گوناگونی را در ذهن برمی‌انگیزد که پاسخ گفتن به آنها همیشه آسان نیست» (ابوالحمد، ۱۳۶۹، ص ۱۰۹). برای مثال، درباره «شخصیت حقوقی دولت دینی»، برخی معتقدند: «اگرچه شخصیت حقوقی دولت از سوی برخی فقها با انکار و تردید مواجه است و در نتیجه، در موضوع مالکیت دولت یا برخی مؤسسات دولتی مانند بانک‌ها نگاه متفاوتی دارند، ولی اصل شخصیت حقوقی در منابع فقهی پذیرفته شده است و دولت در مفهوم دولت - کشوری برخوردار از شخصیت حقوقی به شمار می‌رود، و به فرض که نتوان مرزهای دولت اسلامی را تنها به بخشی از سرزمین‌های اسلامی محدود ساخت و قلمرو حقیقی مرزهای دولت مشروع اسلامی را همه این سرزمین‌ها دانست، اما با توجه به اینکه خاستگاه شخصیت حقوقی، و

مفاهیم حقوقی مانند ذمه و اهلیت و مالکیت و مسئولیت، چیزی جز اعتبار عقلایی نیست، دولت در این معنا نیز بسته به نظر عرف و عقلا، به صورت کلی می‌تواند دارای شخصیت حقوقی باشد؛ درست مثل اینکه در دولت اسلامی، یک یا چند یا همهٔ استان‌ها از سوی دولت مرکزی دارای شخصیت حقوقی جداگانه شوند؛ همان‌گونه که اکنون در طول شخصیت حقوقی دولت‌ها و در درون آنها، نهادهای دولتی دارای شخصیت حقوقی مستقل همراه با آثار حقوقی خود وجود دارد (مرتضوی، ۱۳۹۵، ص ۴۹ و ۷۸).

در مقابل، برخی دیگر می‌گویند: «منطق حقوق اسلام به شخص حقوقی توجه کرده، ولی شخص حقوقی را به سبب نبود آن در زمان نزول وحی و تشریح احکام، مطمح نظر قرار نداده است و در نتیجه، باید اذعان کرد که حقوق و تکالیف دینی از ابتدا متوجه اشخاص حقیقی بوده و شخصیت حقوقی برای توجه تکلیف بدان جایگاهی نداشته است. بنابراین، نمی‌توان گفت: فلان عمل برای فلان شرکت حرام است یا حلال. به فرض، اگر در یک شرکت دام‌داری، که گوسفند تولید می‌کند، مجموع گوسفندها به حد نصاب برسد، نمی‌توان چنین شرکتی را ملزم به پرداخت زکات کرد. چنین الزامی برای شرکت مبنای فقهی ندارد، در حالی که در حقوق موضوعه، همانند اشخاص حقیقی، اشخاص حقوقی یا شرکت‌ها هم باید مالیات بدهند. بنابراین، بانک و مؤسسه و دولت، که شخصیت حقوقی هستند، نمی‌توانند مورد خطاب شارع قرار گیرند (جعفری هرنندی، ۱۳۸۴، ص ۵۸ و ۶۱ و ۶۳).

به نظر می‌رسد آنچه به این تناقض آراء دامن می‌زند، ابهام ذاتی عناصر و مبانی شخصیت حقوقی دولت است که اینک به بحث گذارده می‌شود:

عناصر و مبانی شخصیت حقوقی دولت

قبل از پرداختن به عناصر و مبانی شخصیت حقوقی دولت، تبیین عنوان «دولت» ضروری است:

۱. دولت چیست؟

مفهوم، فلسفهٔ وجودی و ضرورت وجود دولت همواره محل بحث و مناقشه بوده است. برخی مدعی‌اند کاربرد مفهوم «دولت» چیزی جز آشفتگی فکری و سردرگمی در پی نخواهد داشت. برخی در تعریف‌پذیری «دولت» تردید دارند. این دو عده به این نتیجه رسیده‌اند که دولت نه تنها تعریف‌ناپذیر است، بلکه نیازی هم به مفهوم «دولت» و تعریف آن وجود ندارد، بلکه می‌توان و باید واژه‌ها و مفاهیم مناسب دیگری (مانند «نظام سیاسی»، «حکومت»، «رژیم سیاسی») جعل و جایگزین مفهوم «دولت» کرد. دستهٔ سوم معتقدند: بحث از دولت و برجسته کردن این مفهوم، موجب پنهان شدن واقعیت اعمال قدرت سیاسی می‌شود. هر سه دسته مدعی هستند که تعریف دولت یا ناممکن و یا بیهوده است. در نقطهٔ مقابل، صاحب‌نظرانی مدعی‌اند که اولاً، دولت وجود دارد و باید تعریف شود. ثانیاً، توسل به مفاهیم جایگزین، مشکل اصلی ما را برطرف نمی‌کند» (گل محمدی، ۱۳۹۴، ص ۶۰). دولت با داورهای تندی که خود برمی‌انگیزد، دست کم متناقض می‌نماید (خلیلی، ۱۳۹۴، ص ۵).

به هر روی، امروزه «دولت» تعریف واحدی ندارد، بلکه سه معنای متداول، آن هم غالباً شکلی راه، دربر می‌گیرد: «دولت» به مفهوم مجریه، «دولت» به مفهوم سه قوه (رژیم سیاسی یا حکومت) و دولت به مفهوم دولت-کشور (دولت ملی). ولی «دولت» به مفهوم دولت محلی (مثل ایالت، استان، شهرستان، شهرداری) را می‌توان در بحث شخصیت حقوقی دولت به‌عنوان مفهوم چهارم بیان نمود. مفهوم اخیر چهره‌ خاصی از شخصیت حقوقی دولت را در بر گرفته و بر هیچ کدام از سه مفهوم دیگر آن منطبق نیست. برای مثال، در ایران، شوراهای اسلامی، نه دولت به مفهوم مجریه است، نه به مفهوم سه قوه و نه به معنای دولت - کشور.

نکته اساسی در خصوص دولت آن است که: شاهد تعریف‌های چندی هستیم که بخشی از این اختلافات به قلمرو کاربرد این دانش واژه برمی‌گردد که این واژه‌ها در سه یا چهار سطح، معنا و کاربرد دارد. دولت در سطح دولت - کشور، دارای سه رکن اصلی است: مردم، سرزمین و حکومت که برخی علاوه بر حکومت، رکن حاکمیت را نیز افزوده اند. دولت در سطح حکومت و قوای سه‌گانه، در برابر مردم مسئول و خدمت‌گزار است و در عرض ملت قرار می‌گیرد (مرتضوی، ۱۳۹۵، ص ۵۵-۵۶).

بنابراین، سخن از عوامل و مبانی دولت، یعنی مردم (جمعیت)، سرزمین، حکومت (نوع رژیم سیاسی) و حاکمیت و غیر آن، اگرچه مباحثی شایع و تکراری به نظر می‌رسد، اما برای تشریح ابعاد شخصیت حقوقی دولت، ضروری می‌نماید؛ زیرا برای هر یک از این مفاهیم و سطوح دولت، اشخاص حقوقی متفاوت و در نتیجه، شخصیت‌های حقوقی متفاوت و بعضاً متعارض می‌توان در نظر گرفت. بر همین اساس است که برخی معتقدند:

آنچه به نام «شخصیت حقوقی دولت» گفته می‌شود، درست و دقیقش این است که «شخصیت حقوقی کشور» به کار برده شود تا هر سه قوه حاکم در کشور، مردم و سرزمین را نیز در درون کشور در بر بگیرد و در پهنه کشوری و جهانی (روابط بین الملل) دشواری‌های مفهومی پدید نیآورد (ابوالحمده، ۱۳۶۹، ص ۱۳۰).

لیکن چنین به نظر می‌رسد که در تعریف «شخصیت حقوقی دولت»، درست این است که از ابتدا مراد از چیستی مفهوم «دولت» روشن شود؛ زیرا نه تنها دولت در مفاهیم و سطوح یاد شده، شخصیت حقوقی متفاوتی دارد - بلکه - چنان که خواهیم دید - دولت‌ها به مفهوم انواع رژیم‌های سیاسی، شخصیت حقوقی - یعنی اهلیت، صلاحیت، اختیارات و توان اجرایی و در - نتیجه عملکردهای - متفاوتی دارند.

۲. عناصر و شرایط شخصیت حقوقی دولت

طبق کنوانسیون بین‌المللی «مونتو ویدئو ۱۹۳۳»، دولت باید دارای الف) جمعیت دائمی؛ ب) سرزمین معین؛ ج) حکومت؛ و د) صلاحیت ایجاد روابط بین‌المللی با سایر دولت‌ها باشد (زمانی، ۱۳۹۴، ص ۱۱۶-۱۱۷). سه عنصر نخست ارکان مادی شخصیت حقوقی دولت را در بر می‌گیرند، ولی شرط چهارم (صلاحیت) به عوامل معنوی دولت نظر دارد. بنابراین، عناصر شخصیت حقوقی دولت را می‌توان به ارکان (مادی) و عوامل و شرایط (معنوی) تقسیم‌بندی کرد:

الف) ارکان (مادی) شخصیت حقوقی دولت

منظور از «ارکان» عناصری هستند که بدون هر کدام از آنها، شخصیت حقوقی دولت شکل نخواهد گرفت. کنوانسیون «مونتو ویدئو» به سه رکن آن، یعنی جمعیت، سرزمین و حکومت (رژیم سیاسی) به صراحت اشاره کرده است.

۱) جمعیت (اعضا)

در حالی که تعداد جمعیت برای تشکیل شخصیت حقوقی دولت - محل (شهرداری، شهرستان، استان و مانند آن) ضرورت دارد، جمعیت کشورها برای تشکیل شخصیت حقوقی دولت - کشور، اساس کار نیست، بلکه ریزکشورهایی با تعداد جمعیت بسیار کم در مقابل غول کشوری نظیر چین، که بالغ بر یک و نیم میلیارد جمعیت دارد، برای تشکیل شخصیت حقوقی دولت وجود دارند. همچنین «جمعیتی که قصد سکونت دائمی در یک منطقه را نداشته باشد یا منطقه مزبور غیرقابل سکونت باشد، آن منطقه نمی‌تواند تشکیل دولت دهد» (زمانی، ۱۳۹۴، ص ۱۱۸)، در حالی که شورشیانی که تحت حمایت جامعه بین‌المللی هستند و در مکان مشخصی ساکن نیستند، صلاحیت تشکیل دولت را دارند. جمعیت تشکیل‌دهنده هیات حاکمه، معادل جمعیت تشکیل‌دهنده شخصیت حقوقی دولت - کشور نیست. بدین‌روی، جمعیت به‌عنوان یکی از عناصر شخصیت حقوقی دولت با چنین خصوصیتی، قابل تأمل به نظر می‌رسد.

۲) سرزمین (قلمرو)

از یک سو، سرزمین جزو ارکان شخصیت حقوقی دولت است، و از سوی دیگر، مساحت سرزمین برای تشکیل دولت - کشور ضروری نیست. همچنین شخصیت حقوقی دولت‌های در تبعید (دولت ژنرال دوگل) یا بدون سرزمین (دولت فلسطین) به رسمیت شناخته می‌شود. امکان تشکیل دولت در فضای ماورای جو، که عرفاً سرزمین محسوب نمی‌شود، نیز منتفی نیست. دولت مجازی و دولت جهانی، صلاحیت سرزمینی و شخصیت حقوقی دولت ملی را نیز زیر سؤال برده است، به‌گونه‌ای که از یک سو گفته می‌شود:

فرآیند جهانی شدن با پیشبرد چهار نیروی عمده، دولت ملی را با چالش‌های حیاتی مواجه کرده است: جهان‌وطن‌گرایی، رژیم‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، بازار آزاد و هویت‌های نورسته. این چالش‌ها در درازمدت، زمینه‌های فروپاشی دولت ملی را فراهم خواهند آورد (صادقی‌زاده، ۱۳۹۴، ص ۱۱۱). از سوی دیگر، گفته می‌شود: در روزگار چیرگی شبکه و اینترنت، نباید خوش‌بین بود و کار دولت را تمام شده تلقی کرد، و نباید بدبین بود و بر این باور رفت که فرمانبران همان فرمانبران قدیم‌اند (خلیلی، ۱۳۹۴، ص ۸).

۳) حکومت

منظور از «حکومت»، نوع رژیم سیاسی یا هیأت حاکمه است. حکومت را می‌توان سخت‌افزار و حاکمیت را محتوا و نرم‌افزار شخصیت حقوقی دولت به‌شمار آورد. قواعد بین‌المللی دولت‌کشوری را که در آن روابط فرمان‌بری و

فرمان‌روایی وجود ندارد، به رسمیت نمی‌شناسد؛ زیرا این امر به مثابه شخصیت حقوقی شرکتی است که فاقد هیأت مدیره و مدیر عامل باشد. برخی می‌نویسند:

از نظر ترتیب توالی پیدایش و مرتبه اعتبار در نظام جهانی، حکومت‌ها به سه دسته اصلی، حکومت قبیله‌ای، حکومت سرزمینی و حکومت ملی تقسیم می‌شوند. حکومت قبیله‌ای در پایین‌ترین رتبه از تکامل و اعتبار قرار می‌گیرد. حکومت سرزمینی براساس وجود سرزمین، فتح سرزمین یا گستره‌های مورد ادعای سرزمینی به وجود می‌آید. حکومت‌هایی که بر اساس انگیزه‌های غیرملتی مانند ایدئولوژی و مذهب در رابطه با سرزمین به وجود می‌آیند، حکومت سرزمینی می‌باشند. حکومت ملتی بر اساس وجود یک ملت یکپارچه و مشخص شکل می‌گیرد. نظام حکومت ملتی از مفهوم «حاکمیت ملی» ناشی می‌شود و همان مفهوم را واقعیت می‌بخشد. در واقع، درهم آمیزی دو مفهوم «حکومت» و «ملت»، که سبب پیدایش مفهوم نوین حکومت ملتی شده است، اصل مفهوم حکومت را به اصل مفهوم ملت بسیار نزدیک می‌سازد (مجتهدزاده، ۱۳۸۱، ص ۱۰۲).

می‌توان گفت: دولت حکومت می‌کند، ولی دولت، حکومت نیست (ابوالحمد، ۱۳۶۹، ص ۱۱۴). در برخی کشورها، به ویژه آمریکا و تا حدی دیگر کشورهای انگلیسی‌زبان، دولت و حکومت به صورت مترادف به کار می‌روند (گل‌محمدی، ۱۳۹۴، ص ۶۲). این مترادف معنا را باید در پیوند عمیق میان مشروعیت و حکومت این‌گونه کشورها جست‌وجو کرد. بنابراین، نوع حکومت و نظام فکری پیدایش آن، تأثیر و نقش متفاوتی در شخصیت حقوقی دولت ایفا می‌کند.

۴) اموال و مالکیت

اگرچه در کنوانسیون «مونته‌ویدئو» از «اموال» و «مالکیت» به‌عنوان ارکان دولت ملی سخنی به میان نیامده، ولی دولت بدون اموال و دارایی قادر به ایجاد شخصیت حقوقی خود نیست.

در جهان معاصر، شخصیت‌های حقوقی با رویکرد اقتصادی تحت عناوین مختلف، همچون «شرکت»، «مؤسسه مالی و اعتباری»، «سازمان اقتصادی»، «صندوق» و «بانک» و... روبه‌فرونی گذاشته است و جامعه اقتصادی همانند شخصیت‌های حقیقی احکام مالکیت را همانند خرید، فروش و... بر آنها مترتب می‌سازند (رحمانی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۰).

احکام حاکم بر اموال و مالکیت دولت به‌عنوان یکی از عناصر تشکیل‌دهنده شخصیت حقوقی دولت‌ها نیز با قواعد حاکم بر اموال و مالکیت دیگر شخصیت‌های حقوقی به قدر کافی متفاوت است؛ زیرا اگر سرمایه اقتصادی ملت را به مثابه سرمایه یک شرکت در نظر آوریم، میزان دخالت دولت‌ها در این سرمایه، یعنی اقتصاد عمومی متفاوتی را رقم می‌زند که دسته‌بندی دولت‌ها به نظام «اسلامی»، «سرمایه‌داری» و «سوسیالیستی»، از همین بعد قابل ارزیابی است. برای مثال، طبق اصل ۴۵ قانون اساسی، ثروت‌های عمومی در اختیار حکومت اسلامی است.

شخصیت حقوقی دولت‌ها با توجه به تفکر حاکم بر مالکیت دولت‌ها، عملکرد متفاوتی به دنبال داشته و محل ظهور و پیدایش دو نظریه عمده «مالکیت دولت» و نظریه «عدم مالکیت دولت» است. اساسی‌ترین دلیل بر عدم مالکیت دولت، عبارت است از اینکه این‌گونه عناوین اعتباری محض‌اند، و در نتیجه، فاقد هرگونه درک و اراده‌اند. بنابراین، اعتبار مالکیت برای آنها لغو است؛ زیرا مالکیت آنها اثری ندارد؛ چون توان تصرف ندارند» (رحمانی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۴).

از این رو، اموال و مالکیت دولت می‌تواند چالشی دیگر در مفهوم «شخصیت حقوقی دولت» باشد.

ب) عوامل (معنوی) شخصیت حقوقی دولت

همان‌گونه که ذکر شد، اگرچه عناصر زیر، ارکان شخصیت حقوقی دولت به‌شمار نمی‌روند، یعنی در فقدان آنها، دولت قابل تشکیل است، اما چون طبق کنوانسیون بین‌المللی «موتو ویدتو ۱۹۳۳» «صلاحیت» یکی از ارکان ضروری تشکیل دولت‌های ملی است، این عوامل برای حفظ تداوم شخصیت حقوقی دولت ضروری بوده و نیاز به توضیح دارند که در حدی فشرده به آنها اشاره می‌شود. از نگاه این مقاله، صلاحیت شامل حاکمیت (به تعبیری حلال زادگی حکومت)، اقتدار، مشروعیت، کارآمدی و مسئولیت است.

اول. حاکمیت

«حاکمیت»، مفاهیم گوناگونی دارد که از حوصله بحث خارج است، ولی به‌طور کلی، «عبارت است از: توانایی عمومی حقوقی دولت» (مقتدر، ۱۳۷۰، ص ۸۳)؛ اما به هر روی، امروزه برخی از مفاهیم و مصادیق حاکمیت، مانند «سرکوب، پنهان‌کاری، قانون‌گریزی، مرزهای ملی و سانسور، به تدریج بی‌معنا شده‌اند» (خلیلی، ۱۳۹۴، ص ۳-۴). بدین‌روی، مفهوم گذشته «حاکمیت» به‌عنوان یکی از عوامل و شرایط شخصیت حقوقی دولت رنگ باخته است.

دوم. اقتدار

در مسئله اقتدار، بر خلاف حاکمیت، که غالباً قهرآمیز است، مردم به طیب خاطر از فرامین اطاعت می‌کنند؛ زیرا در اینجا، اعمال قدرت را دارای مشروعیت می‌دانند (عیوضی، ۱۳۸۳، ص ۵۲). حتی اگر دولت را به عللی فاقد کارآمدی و مشروعیت لازم بدانند، لیکن «دولت‌ها امروزه دیگر نمی‌توانند اقتدار پیشین را اعمال کنند» (خلیلی، ۱۳۹۴، ص ۱۹). از این رو، شخصیت حقوقی دولت در ارتباط با اقتدار، در برخی دولت‌ها مخدوش است.

سوم. مشروعیت

«مشروعیت» الزام سیاسی فرمانبران از فرمان‌روایان است که به دو بعد مادی و معنوی توجه دارد:

الزام سیاسی مشروط به دو شرط پیشینی و پسینی است. در شرط پیشینی، ما تنها نسبت به نظم سیاسی مشروع ملزم هستیم و تکلیف اخلاقی برای اطاعت از حکومت نامشروع نداریم. در شرط

بسینی، حتی حکومتی که از مشروعیتی پیشینی برخوردار بوده، اگر نتواند علت وجودی خود را برآورده و به تعهدات در قبال شهروندان عمل نماید، مشروعیت خود را از دست می‌دهد و در این صورت، ما تعهدی اخلاقی برای اطاعت از آن نداریم، گرچه ممکن است بنا به دلایل دیگری، از جمله ترس و... از آن متابعت نماییم (جعفری، ۱۳۸۵، ص ۱۸۵-۱۸۸).

درحقیقت، با وجود جاری بودن شخصیت حقوقی دولت، مشروعیت برخی دولت‌ها زیر سوال است.

چهارم. کارآمدی و مسئولیت

«کارآمدی» از منظر این مقاله، بیشتر ناظر به ابعاد منافع ملی و وظایف و مسئولیت دولت است. «آموزه هدف دولت به‌عنوان یک نهاد حقوقی، تأمین دایمی منافع یک گروه انسانی به‌نام ملت است» (عباسی، ۱۳۸۶، ص ۹۳-۹۴). ولی مسلماً «همه دولت‌ها به یک اندازه از عهده وظایف بر نمی‌آیند» (خلیلی، ۱۳۹۴، ص ۱۳). برای مثال، از ظهور صفویه تا سقوط قاجاریه، حکومت‌های مرکزی ایران از قدرت چندانی در مقابل اجتماع برخوردار نبودند. رهبران مذهبی، زمین‌داران و مالکان بزرگ، تجار و بازاریان، رهبران اجتماعی، رئسای ایلات، عشایر و خوانین محلی به کنترل اجتماعی مبادرت می‌کردند و رقبای اصلی دولت بودند (شریعتی، عباسی شاهکوه، ۱۳۹۴، ص ۱۹۵-۲۱۲).

دولت‌های رفاه، رانتیر، توتالیتر، مشروطه، دیکتاتور، مطلقه، سلطنتی، استبدادی، نظامی، اقتدارگر، فئودال، الکترونیک، مجازی و غیره نمونه‌هایی از کارآمدی متفاوت و در نتیجه، شخصیت حقوقی متفاوت هستند. قدر مسلم، شخصیت حقوقی (حقوق، تکالیف، توان اجرا) دولت لیبرال متفاوت از دولت دیکتاتور است.

به‌طور کلی، در پاسخ به سؤال از چیستی شخصیت حقوقی دولت، ما با مفاهیمی پیچیده، چند پهلو و ابهام‌آمیز مواجه هستیم، به‌گونه‌ای که نمی‌توان نظریه‌ای منسجم و غیرقابل مناقشه از شخصیت حقوقی دولت در رابطه با ارکان مادی و شرایط معنوی دولت ترسیم نمود.

۳. مبانی شخصیت حقوقی دولت

اهم نظریاتی که مبانی شخصیت حقوقی دولت مبتنی بر آنهاست عبارت است از:

یک. نظریه مجازی

مبنای نظریه «مجازی» یک فرض حقوقی است. همان‌گونه که همه مردم نسبت به قوانین آگاه و مطلع فرض می‌شوند و در غیاب چنین فرضی، بنای قانون و روابط اجتماعی از هم فرومی‌پاشد، شخص حقوقی نیز یک فرض حقوقی تلقی می‌شود.

البته به نظر می‌رسد که بتوان نظریه «مجازی» را با دو رویکرد بررسی کرد: رویکرد نخست به‌طور کامل منکر شخصیت حقوقی دولت است. لئون دوگی برای اثبات نبود شخصیت حقوقی دولت، می‌گفت که هرگز به یادش نمی‌آید با یک شخص حقوقی ناهار خورده باشد! (عباسی، ۱۳۸۶، ص ۹۳). این طنز حقوقی بیانگر همین رویکرد

است که شخص حقوقی صاحب اراده و در نتیجه، صاحب حق و تکلیف نیست و در نهایت نمی‌توان برای شخص حقوقی مسئولیتی فرض کرد (شفایی، ۱۳۸۷، ص ۱۳۶) و بدین‌روی، شخصیت حقوقی دولت به طور کلی قابل انکار است و قوانین موضوعه شخصیت حقوقی دولت را به رسمیت نمی‌شناسد. از این رویکرد، می‌توان به عنوان نظریه «مجازی محض» نام برد که در عالم واقع، خلاف مصالح و واقعیت‌های اجتماعی است.

در رویکرد دوم مسئولیت و شخصیت حقوقی دولت به کلی انکار نمی‌گردد، بلکه مجازاً پذیرفته می‌شود و حقوقی برای برخی مسئولیت‌های دولت قایل است، اما نه تمامی حقوق و تکالیف و مسئولیت‌هایی که به یک فرد حقیقی تعلق می‌گیرد. بر مبنای این رویکرد، اگرچه شخص و شخصیت تنها برای انسان قابل تصور بوده و شخص حقوقی، موجودی خیالی، فرضی، و قراردادی است، اما حقوق به ناچار برای تسهیل روابط و مصالح اجتماعی، شخص حقوقی را می‌آفریند بدین‌روی، شخص و شخصیت حقوقی ساخته و پرداخته ذهن قانون‌گذار است و حقیقت و تعیین ذاتی ندارد. این رویکرد را می‌توان رویکرد یا نظریه «مجازی کاربردی» نامید.

بر این اساس، اولاً تا وقتی دولتی به‌وجود نیاید و قانونی وضع نگردد، این موجود مجازی متولد نخواهد شد. ثانیاً، برابری اراده میان شخص حقیقی و موجود فرضی منتفی است. ثالثاً، به‌وجود آورنده شخص حقوقی یا شخصیت حقوقی هرگاه اراده کند، می‌تواند آن را از بین ببرد. بر همین مبنای، علی‌القاعده ملت می‌تواند هرگاه اراده کرد دولت را مضمحل سازد. طبق این نظریه، «اصالت از آن فرد است و اهمیت اجتماع از آن لحاظ است که از افراد تشکیل شده است» (ضیاء ابراهیمی، ۱۳۳۳، ص ۲۴). به همین سیاق، می‌توان شخصیت حقوقی دولت‌های فردگرا و جمع‌گرا را تا حدی توجیه کرد؛ یعنی همان‌گونه که در یک شرکت یا مؤسسه، رأی و نظر اعضای شرکت به‌عنوان یک شخص حقیقی تعیین‌کننده است، دولت‌های لیبرال نیز این شخصیت و اهمیت یا اهلیت و صلاحیت را برای شهروندان خود محترم می‌شمرند. در مقابل، جوامع سوسیال توجه چندانی به فرد به‌عنوان اجزای شخص حقوقی ندارند، بلکه هیأت حاکمه و شخصیت حقوقی کل جامعه را تعیین‌کننده می‌دانند و این می‌تواند مبنایی برای تفاوت نگاه لیبرالی و غیرلیبرالی به شخصیت حقوقی دولت‌ها باشد. اما در عین حال، نظریه «مجازی»، علاوه بر ایرادات یاد شده، از یک تناقض اساسی برخوردار است و نمی‌تواند شخصیت حقوقی دولت را توجیه کند؛ زیرا دولتی که خود به‌وجود نیامده است، چگونه می‌تواند به خود شخصیت حقوقی بدهد؟

دو. نظریه «واقعی»

به موجب نظریه «واقعی» یا نظریه «حقیقی»، اشخاص حقوقی وجودی واقعی و شخصیت حقوقی دارند. مبنای این نظریه بر واقعی بودن، مستقل و قهری بودن اراده شخص حقوقی است. شخص حقوقی به‌طور طبیعی و قهری، واجد خصلت جدیدی می‌شود، بدون آنکه دولت یا قانون دخالتی داشته باشد. نظریه «واقعی» بر این مبناست که شخص حقوقی، خود موجودی حقیقی است، مستقل از وجود افراد تشکیل‌دهنده، و شخصیت جدیدی تولید می‌کند

که واجد اراده و شخصیت هیچ یک از افراد تشکیل دهنده و قدیمی آن نیست، بلکه حاصل اراده مشترک همه آنهاست؛ مثلاً، اگر چند نفر با هم فریادی سردهند، این فریاد مشترک، فریاد هیچ کدام نیست، بلکه فریاد جدیدی است، یا در تولید یک کنسرت موسیقی، صدای حاصل شده صدای هیچ کدام از آنها نیست. در این خصوص، «یکی از مؤلفان تا بدانجا افراط کرده که مدعی شده شخصیت حقوقی را به صورت پیرمردی مشاهده کرده است. اینان طرفدار اصالت اجتماع هستند و بر این اعتقادند که اجتماع در برابر فرد، اصیل است و خودبه خود و بنفسه موجودی مستقل است و اهمیت فرد از این حیث است که عضو اجتماع باشد (ضیاء ابراهیمی، ۱۳۳۳، ص ۲۴).

اما مخالفان این نظریه می‌گویند: اولاً، اراده جدید به هر حال، خارج از اراده تشکیل دهندگان نیست؛ مثل اعضای زنده بدن که در عین زنده بودن، مستقل از پیکره اصلی بدن نیستند، بلکه در کل، به عنوان بدن تعریف می‌شوند، شخصیت حقوقی را هم می‌توان به عنوان روح در بدن یک موجود زنده تشبیه کرد که در عین وجود، مستقل از پیکره بدن نیست. ثانیاً، داشتن اراده، شرط لازم برای داشتن شخصیت حقوقی نیست؛ زیرا صغیر و مجنون فاقد اراده‌اند، ولی شخصیت حقوقی دارند.

نظریه «واقعی» نیز با یک تناقض درونی روبه‌روست: از یک سو، شخصیت حقوقی «وجودی قهری و طبیعی است که با ایجاد هر اجتماعی به وجود می‌آید» (ضیاء ابراهیمی، ۱۳۳۳، ص ۲۴) و قانون در تأسیس آن دخالتی ندارد. از سوی دیگر، تا وقتی قانون‌گذار برای جمعیتی قابل به شخصیت حقوقی نشود، آن جمعیت دارای شخصیت حقوقی نخواهد بود؛ مثلاً، برای آنکه در منطقه‌ای شهرداری تأسیس شود، باید ابتدا با اراده قانون‌گذار، منطقه مزبور به شهر تبدیل گردد، و به دنبال آن، شورای شهر و شهرداری تأسیس شود. پس، از یک سو، «ریشه پیدایش و زندگی همه اشخاص حقوقی بدون استثناء، در قانون است (ابوالحمد، ۱۳۶۹، ص ۱۱۱) و حق استیفا و اعمال این حقوق بسته به آن است که قانون اجازه داده باشد؛ یعنی آن اجتماع مشمول یکی از صور مفروض قانونی باشد (ضیاء ابراهیمی، ۱۳۳۳، ص ۲۴)؛ اما از سوی دیگر، شخصیت حقوقی دولت (به مفهوم دولت - کشور) در هیچ متن قانونی اعلام نشده است و نمی‌تواند در یک متن قانونی اعلام شود؛ زیرا ملت با قانون به وجود نیامده و پیش از قانون بوده است (ابوالحمد، ۱۳۶۹، ص ۱۲۷).

همین تناقض‌ها و تشتت‌های نظری در نظام فقهی و حقوقی ما نیز به چشم می‌خورد. برای مثال، بر اساس قانون مدنی، «هر انسان از حقوق مدنی متمتع خواهد بود». بنابراین، غیر از انسان، دولت و اشخاص حقوقی دارای اهلیت و شخصیت حقوقی نیستند، که این حاکی از قبول نظریه «مجازی محض» است. مطابق قانون مجازات اسلامی، مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی (از جمله دولت) در خصوص امور غیرحاکمیتی پذیرفته شده است. پذیرفتن مسئولیت دولت در امور حاکمیتی، انعکاس نظریه «مجازی کاربردی» است؛ زیرا مسئولیت دولت اولاً، به موجب قانون ایجاد می‌شود و ثانیاً، مسئولیت دولت در تمام موارد پذیرفته نشده است.

قانون «تجارت» آورده است: «تصمیمات شخص حقوقی به وسیله مقاماتی که به موجب قانون یا اساس نامه

صلاحیت اتخاذ تصمیم دارند، گرفته می‌شود». همچنین برابر با آیین‌نامه، اختصاص شناسه ملی به تمام اشخاص حقوقی ایرانی لازم است. «شخص حقوقی هر شخص یا تشکیلی است که به موجب قوانین و مقررات، شخص حقوقی تلقی می‌شود». به عبارت دیگر، هیچ شخص حقوقی بدون تصویب قانون، شخصیت حقوقی پیدا نمی‌کند که این امر، مصداق تجلی شق دوم نظریه «واقعی» شخصیت حقوقی دولت است و ایجاد شخصیت حقوقی را منوط به تصویب قانون می‌داند. قانون «تجارت» نیز آورده است: «شخص حقوقی می‌تواند دارای کلیه حقوق و تکالیفی شود که قانون برای افراد قایل است، مگر حقوق و وظایفی که بالطبع فقط انسان ممکن است دارای آن باشد». این ماده «بیانگر این امر است که این اشخاص، همان‌گونه که در اصل وجود، به اراده و فرض قانون‌گذار بستگی ندارند، در اهلیت نیز به اراده مقنن وابسته نیستند. بنابراین، در حقوق ایران، نظریه «وجود واقعی»، پذیرفته شده است (صمدایی، ۱۳۹۴).

همچنین در خصوص مالکیت دولت، فقها آرا و نظرات متفاوتی ابراز نموده‌اند که عبارت است از:

۱. دولت مالک نیست. در نتیجه، اموال تحت اختیار آن مجهول‌المالک است.
۲. دولت مالک نیست، ولی اموال تحت اختیار آن مجهول‌المالک نیست، بلکه در حکم مباحات اولیه است که هر کس حق تصرف در آن را دارد.
۳. دولت مالک نیست، ولی شارع مقدس برای تسهیل امر مسلمانان، آن را به منزله مالک حقیقی می‌داند و نه خود مالک حقیقی.
۴. اموال دولت، نه مجهول‌المالک است، نه مباحات است و نه در حکم مالک حقیقی، بلکه خود دولت مالک حقیقی است (رحمانی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۲).

از دید برخی فقها، هم دولت و هم مالکیت، هر دو امری اعتباری (فرضی) هستند. از سوی دیگر، شخصیت حقوقی دولت پذیرفتنی است و در بحث مالکیت، تفاوتی میان شخصیت حقوقی و شخصیت حقیقی نیست. از این‌رو، شهید مطهری می‌گوید:

با اثبات مالکیت برای دولت و به تعبیر بهتر، اثبات شخصیت حقوقی برای دولت، باید با او همچون یک مالک شرعی برخورد و رفتار شود؛ یعنی دیگر دزدیدن و تقلب کردن در اموال دولت خلاف شرع خواهد بود» (شفایی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۶).

به هر حال، آنچه از این مبحث عاید می‌شود آن است که توجیه نظام حقوقی یک کشور براساس مبانی شخصیت حقوقی دولت نیز حاصلی جز ابهام، تعارض، سردرگمی و پیچیدگی ندارد.

سه. نظریه «اعتباری»

این نظریه معتقد است بحث بر سر حقیقی یا مجازی بودن شخصیت حقوقی، فایده عملی دربر ندارد؛ زیرا به فرض، اشخاصی نظیر بردگان با وجود آنکه شخص حقیقی هستند، فاقد شخصیت حقوقی، و اشخاصی نظیر مردگان با

آنکه وجود حقیقی ندارند، دارای شخصیت حقوقی بوده‌اند. نظریه «اعتباری» بر آن است که در جامعه، صرف‌نظر از مجازی یا حقیقی بودن دولت، شخصیت حقوقی اعتبار شود. این نظریه هم چندان صائب نیست؛ زیرا اولاً - به فرض مثال - اگر رئیس دولت به اعتبار شخصیت حقوقی دولت، اقدام به قتل عام اشخاص بی‌گناهی کند که نه به صورت قهری، بلکه از روی اراده، شخصیت حقوقی دولت را تشکیل داده‌اند، نظریه «اعتباری» پاسخ روشنی ندارد، در حالی که بحث مجازی یا حقیقی بودن شخصیت حقوقی دولت در اینجا مطرح نیست. ثانیاً، تعیین وضعیت شخصیت حقوقی در نوع صلاحیت و مسئولیت آن بی‌تاثیر نیست. برای مثال، جرم‌انگاری اعمال مدیرعامل یک شرکت به علت حفظ مصالح شرکت، متفاوت از جرم‌انگاری اقدامات رئیس دولت به سبب حفظ مصالح کشور است.

نتیجه‌گیری

۱. «شخصیت حقوقی دولت» مفهومی سیال، پیچیده و متغیر بوده و در مفاهیم بنیانی، ارکان و عناصر درونی و مبانی نظری خود، مبتلا به نقص است و بدین‌رو، تجدید نظر در ساختار، مفاهیم و مبانی شخصیت حقوقی دولت ضروری به نظر می‌رسد. برای مثال، «دولت جهانی»، «دولت مجازی»، و «دولت اسلامی» عنصر سرزمینی بودن نظریه «شخصیت حقوقی دولت» را زیر سؤال برده است.

۲. مناقشه بر سر اینکه دولتی نظیر دولت اسلامی، شخصیت حقوقی دارد یا خیر، اولاً به علت سیال و متغیر بودن مفهوم «شخصیت حقوقی دولت» است؛ و ثانیاً، بدین علت که شخصیت حقوقی یک امر عقلایی و ضرورت ناشی از مصالح اجتماعی است و با تشکیل ملت و دولت، ضرورتاً این شخصیت، ایجاد شده تلقی می‌شود، بیهوده به نظر می‌رسد. در مقابل، نقص یا ناکارآمدی برخی مفاهیم و عناصر، نظیر جمعیت به عنوان ارکان تشکیل‌دهنده شخصیت حقوقی دولت، لزوم تجدید نظر در این مفاهیم را آشکار می‌سازد؛ زیرا در حال حاضر، صلاحیت و مسئولیت برخی دولت‌های کوچک یا ریزدولت‌ها مخدوش است و نمی‌توانند شخصیت حقوقی مستقلی داشته باشند.

۳. مبنای شخصیت حقوقی دولت باید مبتنی بر پدیده عقلانی و مصالح اجتماعی باشد و بدین‌رو، مبانی اعتباری، مجازی و حقیقی بودن شخصیت حقوقی دولت، چندان راهگشا نیست.

۴. شخصیت حقوقی دولت با توجه به تنوع شخص حقوقی و اجزای متفاوت دولت، از ضابطه واحدی تبعیت نمی‌کند. بنابراین، تعیین شخصیت حقوقی دولت وابسته به پرسش از سطوح دولت است؛ چنان‌که «در یک نظام حقوقی، الزاماً تشابهی میان اشخاص حقوقی از نظر ماهیتی و گستردگی حقوق آنها وجود ندارد. ماهیت حقوقی آنها بستگی به نیازهای جامعه دارد (اولی پور، ۱۳۸۶، پایگاه اطلاع‌رسانی «پیام آفتاب») و برخی از اجزای دولت ملی، فاقد شخصیت حقوقی‌اند.

منابع

- ابوالحمد، عبدالحمید، ۱۳۶۹، «پیرامون یک رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور و مسئله شخصیت حقوقی دولت»، *کانون وکلا*، ش ۱۵۰ و ۱۵۱، ص ۱۰۱-۱۳۰.
- امامی، محمد و کورش استوارسنگری، ۱۳۸۹، *حقوق اداری*، چ یازدهم، تهران، میزان.
- اولی‌پور، محمدصادق، ۱۳۸۶، *شخصیت حقوقی بین‌المللی*، پایگاه اطلاع‌رسانی پیام‌آفتاب
- تارا، جواد، ۱۳۲۴، «حقوق فردی و اجتماعی شخصیت»، *مجموعه حقوقی*، ش ۲۸۱، ص ۳۵-۶۴۲.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ۱۳۸۵، *ترمینولوژی حقوق*، چ شانزدهم، تهران، گنج دانش.
- جعفری هرنندی، محمد، ۱۳۸۴، «جایگاه شخصیت حقوقی»، *پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی*، ش ۱، ص ۵۱-۶۶.
- جعفری، سیاوش، ۱۳۸۵، «الزام سیاسی: درآمدی بر مبانی اخلاقی روابط متقابل فرد و دولت»، *حقوق و سیاست*، ش ۲۱، ص ۱۸۳-۲۰۸.
- خلیلی، محسن، ۱۳۹۴، «کشاکش دولت الکترونیک با دموکراسی الکترونیک»، *دولت‌پژوهی*، ش ۳، ص ۱-۳۲.
- رحمانی، محمد، ۱۳۸۵، «مالکیت دولت»، *فقه و حقوق*، ش ۱۰، ص ۱۳۹-۱۶۰.
- زمانی، سیدقاسم، ۱۳۹۴، «ماهیت حقوقی داعش در حقوق بین‌الملل؛ دولت یا بازیگر غیردولتی؟»، *دولت‌پژوهی*، ش ۱، ص ۱۱۳-۱۳۱.
- شریعتی، شهرروز و مهدی عباسی شاهکوه، ۱۳۹۴، «دولت و مسئله کنترل اجتماعی در ایران»، *دولت‌پژوهی*، ش ۴، ص ۱۸۷-۲۱۸.
- شریف، علی، ۱۳۹۰، «انتساب مسئولیت کیفری به اشخاص حقوقی و نهادهای دولتی»، *کانون وکلا*، ش ۲۱۲، ص ۲۱۴-۲۴۰.
- شفایی، عبدالله، ۱۳۸۷، «درآمدی بر مسئولیت مدنی اشخاص حقوقی»، *فقه و اصول*، ش ۵۵، ص ۱۲۱-۱۶۷.
- صادقی زاده، سلمان (۱۳۹۴)، چالش‌های دولت ملی در عصر جهانی شدن، *دولت‌پژوهی*، شماره ۲، ص ۱۱۱-۱۳۴.
- صانعی، پرویز، ۱۳۷۲، *حقوق جزای عمومی*، چ پنجم، تهران، گنج دانش.
- صفار، محمدجواد، ۱۳۷۳، «شخصیت حقوقی جهات عامه»، *حقوقی دادگستری*، ش ۱۱، ص ۳۱-۴۸.
- صمدایی، فاطمه، ۱۳۹۴، «وضعیت اشخاص حقوقی بیگانه در حقوق ایران»، در: <http://www.hvm.ir>
- ضیاء ابراهیمی، عیسی، ۱۳۳، «کیفیت وجودی شخصیت حقوقی از نظر مکتب اجتماعی»، *کانون وکلا*، ش ۳۹، ص ۱-۴.
- عباسی، بیژن، ۱۳۸۶، «بررسی ویژگی‌های حقوقی دولت»، *پژوهش‌های حقوق و علوم سیاسی*، ش ۵، ص ۹۲-۱۰۸.
- عیوضی، محمدرحیم، ۱۳۸۳، «شاهی که می‌خواست خدایی کند (مطالعه تطبیقی سه مفهوم استبدادگرایی، اقتدارگرایی و نوسازی در عصر پهلوی)»، *زمانه*، ش ۲۵، ص ۵۰-۵۷.
- فخلی، محمدتقی و دیگران، ۱۳۹۳، «تحلیل فقهی شخصیت حقوقی»، *آموزه‌های فقه مدنی*، ش ۹، ص ۳-۳۰.
- فدوی، سلیمان، ۱۳۸۸، «مروری اجمالی بر شخصیت حقوقی کانون سردفتران و دفتریاران»، *کانون*، ش ۹۸، ص ۱۸-۳۸.
- گل‌محمدی، احمد، ۱۳۹۴، «مفهوم‌بندی و بری دولت»، *دولت‌پژوهی*، ش ۱، ص ۵۷-۸۰.
- مجتهدزاده، ۱۳۸۲، «جغرافیای سیاسی تحول حکومت در ایران»، سایت ایران
- مرتضوی، سیدضیاء، ۱۳۹۵، «شخصیت و اهلیت حقوقی دولت در فقه»، *دین و قانون*، ش ۱۴، ص ۴۹-۸۵.
- مقتدر، هوشنگ، ۱۳۷۰، «صلاحیت دولت‌ها و انواع آن»، *حقوق و علوم سیاسی*، ش ۲۶، ص ۸۳-۹۷.
- واحدی، قدرت‌الله، ۱۳۸۵، *مقدمه علم حقوق*، چ ششم، تهران، میزان.